





● محمدرضا شمس
● تصویرگر: ثنا حبیبی راد

جیغ جیغو

جیغ جیغو از سوراخ تپه‌اش بیرون آمد. دو زانو روی زمین نشست و با دست‌های پشمالویش این طرف و آن طرف را گشت. جیغ جیغو یک موش کور بود که چشم‌هایش خوب نمی‌دید. یک دفعه از خوشحالی جیغی کشید و گفت: «پیداش کردم. عصام رو پیدا کردم.» و خواند: «عصام کو؟ پشت کوه؟ کوه که سرش تو ابرهاست. ابرهای پاره‌پاره، چک و چک و چک، از آسمون می‌باره...»

عصا که در اصل مار بود، گفت: «فیش! چی داری می‌گی برای خودت؟ نیش! ولم کن بذار برم، ایش. چی چی رو عصام رو پیدا کردم؟ هاپیش!»

و عطسه‌ای کرد و از دست جیغ جیغو بیرون پرید و خزید و رفت. جیغ جیغو با پوزه‌اش بو کشید. این طرف بو کشید، آن طرف بو کشید. یک دفعه با خوشحالی جیغ کشید: «آخ جون! عصام رو پیدا کردم.» و دُم‌الاغ را کشید که مثل عصا سیخ شده بود.

الاغ گفت: «چی چی رو عصام رو پیدا کردم؟ عر! دُم رو ول کن، یونجه‌ی تر! و گرنه یه جفتک جانانه بهت می‌زنم، می‌شی پرپر!» و یک جفتک جانانه پُراند.

جیغ جیغو چند متر پرت شد آن طرف تر و افتاد روی عصاش. دم نرم و نازکش را روی عصا کشید. پایین بالا، بالا پایین و با خوشحالی جیغ کشید: «خودشه، خودِ خودشه، خودِ خودشه. این دیگه عصامه، ارث بابامه!» بعد عصایش را برداشت و عصا عصا راه افتاد. رفت عروسی دخترخاله‌اش.

می‌رفت و می‌خواند: «عصام کو؟ پشت کوه؟ کوه که سرش تو ابرهاست. ابرهای پاره‌پاره چک و چک و چک، شُر و شُر و شُر، از آسمون بارون داره می‌باره...»

